



ظهار

"ظهار" از ماده‌ی "ظَهَرَ" بوده که در لغت به معنی "پشت" است.

[۱] ابن منظور، مجدبن مکرّم؛ لسان العرب، قم، ادب، ۱۴۰۵ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۵۲۸.

اما "ظهار" در اصطلاح **فقه** نوعی از **طلاق** است که مرد در این نوع **طلاق** به همسرش می‌گوید: «ظَهَرَکِ عَلَیَّ کَظَهرِ أُمّی عَلَیَّ» یعنی، پشت تو نسبت به من، همانند پشت مادرم به من هست؛ همان‌طور که آمیزش با او **حرام** است، انجام این عمل با تو نیز بر من **حرام** است و با گفتن این عبارت زن تا ابد بر همسرش **حرام** می‌شود.

[۲] قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی، تحقیق طیب موسوی، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۴ و فیض کاشانی، ملامحسن؛ تفسیر صافی، قم، الهادی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۱۴۳.

ظهار باید با این **صیغه** مذکور باشد و به غیر این **صیغه**، ظهار صورت نمی‌گیرد؛ مثلاً با تشبیه همسر به پدر، خواهر یا فرد بیگانه، ظهار فعلیت پیدا نمی‌کند؛ بلکه باید به همان **صیغه** و تشبیه به مادر باشد.

[۳] عاملی، مجد بن جمال (شهید اول)؛ اللمعة الدمشقیة، قم، دارالفکر، ۱۴۱۱ق، چاپ اول، ص ۱۸۶.

فهرست مندرجات

- ۱ - تاریخچه ی و شأن نزول ظهار
- ۲ - ظهار در قرآن
- ۲.۱ - ممنوعیت ظهار در قرآن
- ۳ - تحقق و شرعیت ظهار
- ۴ - جواز بازگشت در ظهار و کفاره ی آن
- ۵ - فلسفه ی جعل کفاره ی ظهار
- ۶ - پانویس

تاریخچه ی و شأن نزول ظهار

ریشه ی ظهار را باید در جاهلیت جستجو کرد؛ در زمان جاهلیت قبل از **اسلام** این نوع **طلاق** بسیار شایع و مرسوم بود؛ زیرا سریع انجام می‌شد و افراد پایبند به اصول، عواطف و احساسات نبودند تا باکی از ظهار نمودن همسران داشته باشند. در زمان جاهلیت ظهار از شدیدترین نوع **طلاق** به شمار می‌رفت، به گونه ای که با این **طلاق**، زن برای مرد تا ابد **حرام** می‌شد.

[۴] جوادعلی؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۸م، چاپ دوم، ج ۵، ص ۵۵۰ و ۵۵۱.

و در ظهور **اسلام** "اوس بن صامت" اولین کسی است که همسر خود "خوله دختر ثعلبه" را **طلاق** ظهار داد. همسرش شکایت نزد رسول خدا برد، و آن حضرت به انتظار بیان **حکم** ماند، تا اینکه **آیات ظهار** نازل شد.

[۵] طبری، مجدبن حریر؛ جامع البیان، تحقیق خلیل المیس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق، ج ۲۸، ص ۱۰ و قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴.

درست است که سبب نزول آیه خاص است، اما حکم آیه عام بوده و شامل تمام افراد ظهار کننده می‌شود.

[۶] طوسی، مجدبن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب قصیر، نجف اشرف، امین، بی تا، ج ۹، ص ۵۴۱.

ظهار در قرآن

همان‌طور که بیان شد "ظهار" از جمله **طلاق** های مرسوم در جاهلیت بود.

[۷] جواد علی؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۵۰ و ۵۵۱.

اما **قرآن کریم** این نوع از **طلاق** را "سخنی زشت و باطل" معرفی کرده

[۸] مجادله/۲.

و اگر فردی این عمل را انجام داد، برای رجوع مجدد به همسرش، باید **کفاره** ی عمل قبیح خود (ظهار) را بپردازد.

[۹] شیخ طوسی، مجدبن حسن؛ المبسوط، تعلیق مجدباقر بهبودی، مکتبة المرتضویة، بی تا، ج ۵، ص ۱۴۴.

احکام مربوط به ظهار و فلسفه ی جعل **کفاره** بر این نوع **طلاق** در دو **سوره** مطرح شده است.

[۱۰] مجادله/۱-۴ و احزاب/۴.

← ممنوعیت ظهار در قرآن

هر چند "ظهار" در زمان جاهلیت به عنوان یک اصل مسلم تلقی می‌شد، اما با ظهور **اسلام**، این عمل ممنوع اعلام شد و **قرآن** از این عمل نهی نموده و آن را

سخنی بی دلیل، بی پایه و باطل خواند: «الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِمْ... إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا...» [۱۱] مجادله/۲.

«کسانی که از شما نسبت به همسرانشان "ظهار" می‌کنند... آنها سخنی زشت و باطل می‌گویند...»

"مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ" به کلام قبیح گویند؛

[۱۲] شیخ طوسی، مجد؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۴۲.

کلامی که در شریعت جایگاهی ندارد

[۱۳] طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق، لجنة من العلماء، بیروت، الاعملى، چاپ اول، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۴۱۰. و صحت آن شناخته نشده و مورد تأیید قرار نگرفته باشد.

[۱۴] ثعلبی؛ تفسیر ثعلبی، تحقیق ابن عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق، ج ۹، ص ۲۵۴.

"زُورًا" به معنای دروغ بودن است،

[۱۵] جوهری، اسماعیل؛ الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق، چاپ چهارم، ج ۲، ص ۶۷۲.

و بیان دروغ به گونه‌ای است که طرف مقابل گمان می‌کند، این کلام راست است.

[۱۶] ابی هلال العسکری؛ معجم الفروق اللغویه، قم، اسلامی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۶۷.

و ارتباط آن با "ظهار" اینست که مرد به دروغ، خطاب به همسرش می‌گوید: پشت تو همانند پشت مادرم بر من است؛ همان‌طور که مادرم بر من حرام است، تو نیز حرامی؛

[۱۷] شیخ طوسی، مجد؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۴۲.

بنابراین، این نوع کلام دروغی باطل و به دور از حقیقت می‌باشد.

[۱۸] طبرسی، فضل بن حسن؛ جوامع الجامع، تحقیق موسسه نشر اسلامی، قم، اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۵۱۹.

و همچنین در سوره‌ی احزاب می‌فرماید:

«مَآخِذَ اللَّهِ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي حُوفِهِ وَ مَآخِذَ أَرْوَاحِكُمُ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ... دَلِكُمْ قَوْلِكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ...» [۱۹] احزاب/۴.

«خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده؛ و هرگز همسران را که مورد "ظهار" قرار می‌دهید، مادران شما قرار نداده... این سخن شماست که به دهان خود می‌گویید (سخنی باطل و بی‌پایه)؛ اما خداوند حق را می‌گوید...»

«دَلِكُمْ قَوْلِكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ» اشاره به ظهار و یا اشاره به فرزند خواندگی دارد؛

[۲۰] طباطبائی(علامه)، سیدمجدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق، چاپ پنجم، ج ۱۶، ص ۲۷۵.

یعنی به صرف ظهار، همسر مثل مادر **حرام** (ابد) نمی‌شود،

[۲۱] طبرسی، فضل؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۱۹.

و این کلام حقیقت ندارد و همانند کلام هذیان است.

[۲۲] فیض کاشانی؛ تفسیر صافی، ج ۶، ص ۱۱.

تحقیق و شرعیت ظهار

ظهار در شرع مقدس اسلام همانند دیگر احکام دارای شرایطی بوده و در جایی تحقیق خارجی پیدا می‌کند که زن و مرد آن شرایط را دارا باشند؛ از جمله: دو نفر مسلمان، شاهد این طلاق باشند؛ زن در حال "طهر" باشد؛ مرد در حال عصیانیت ظهار نکرده باشد؛ شخص ظهار کننده **عاقل**، **بالغ** باشد و با قصد این نوع طلاق را جاری کند.

[۲۳] محقق حلی، جعفر بن حسن؛ المختصر النافع، تهران، قسم الدراسات الاسلامیه فی موسسه البعثة، چاپ سوم، ۱۴۱۰ق، ص ۲۰۵ و قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۴.

این نوع طلاق، حقیقتی است که در **کتاب و سنت** بر آن صحه گذاشته شده و آیات قرآن و تعیین **کفار** بیان‌گر شرعیت این نوع طلاق است.

[۲۴] شیخ طوسی، مجد؛ المبسوط، ج ۵، ص ۱۴۴.

با تأمل در آیات و روایات وارده بدست می‌آید که ظهار کردن **حرام** است، اما با وجود شرایط تحقق و فعلیت می‌یابد؛

[۲۵] علامه حلی، حسن بن یوسف؛ تبصرة المتعلمین، تحقیق احمد حسینی، تهران، فقیه، ۱۳۶۸ش، ص ۱۹۴.

و **حرام** خوانده شده، زیرا از آن به منکر تعبیر شده است.

[۲۶] علامه حلی، حسن بن یوسف؛ تحریر الاحکام، تحقیق ابراهیم بهادری، قم، موسسه امام صادق، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۱۰۸.

نتیجه اینکه دین اسلام از این نوع طلاق نهی کرده، اما در صورت ارتکاب فرد، به آن ترتیب اثر داده، با این تفاوت که اگر کسی زنش را ظهار کند، طلاق جاری شده، اما **حرمت ابد** نمی‌آورد و مرد با پرداخت **کفار** می‌تواند به زندگی زناشویی خود بازگردد.

[۲۷] جوادعلی؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۵۰ و ۵۵۱.

جواز بازگشت در ظهار و کفار ی آن

اگر فردی برخلاف دستورات شرع مقدس مرتکب ظهار شود، قرآن کریم برای بازگشت وی پرداختن **کفار** را شرط دانسته و می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ...» [۲۸] مجادله/۲.

«کسانی که همسران خود را "ظهار" می‌کنند، سپس از گفته خود باز می‌گردند، باید پیش از آمیزش جنسی با هم، برده‌ای را آزاد کنند...»

«الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ» بیان‌گر نفی **حکم** ظهار است که نزد اعراب جاهلی معروف و مرسوم بود و از آنجا که این نوع طلاق هیچ‌گونه شباهتی میان همسر و مادر ایجاد نمی‌کند، **تحریم** ابدی آن نیز برداشته شده است.

[۲۹] طباطبائی، سیدمجدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۷۸.

و در معنای بازگشت مرد از این عمل قبیح خود، میان مفسران اختلاف نظر است و طبق مذهب اهل بیت عصمت -سلام الله علیهم- مراد این است که مرد با همسر شدن، به زندگی خود بازگردد یا از آن کلام زشتی که بر زبان رانده بود، بازگردد.

[۳۰] شیخ طوسی، مجد؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۴۲ و طباطبائی، سیدمجدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۸۱.

البته زمانی فرد **حق رجوع** دارد که ابتدا **کفار** را پرداخت نماید؛ بنابراین **حکم حرمت**، تا زمان پرداخت **کفار** باقی است.

[۲۱] قطب‌راوندی، سعید بن هبة الله؛ فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق، چاپ دوم، ج ۲، ص ۱۹۸-۲۰۰.

ترتیب کفارات در قرآن کریم به قرار ذیل است:

«...فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا... فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِطْعَامًا سِتِّينَ مِسْكِينًا...» [۲۲] مجادله/۳ و ۴.

«... باید پیش از آمیزش جنسی با هم، برده‌ای را آزاد کنند... و کسی که توانایی (آزاد کردن برده‌ای) نداشته باشد، دو ماه پیاپی قبل از آمیزش روزه بگیرد؛ و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند...»

خداوند در قرآن سه نوع کفاره برای طهار بیان کرده که باید قبل از تماس با همسر پرداخت شود و رعایت ترتیب در پرداخت آنها لازم است؛ یعنی طهار کننده جهت رجوع به همسرش، باید بنده ای را آزاد کند، اگر ممکن نبود، دو ماه روزه بگیرد و اگر از این نیز معذور بود، شصت مسکین را اطعام کند.

[۲۳] شیخ طوسی، مجد؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۴۳ و ۵۴۲، قطب‌راوندی، سعید؛ فقه القرآن راوندی، ج ۲، ص ۱۹۸-۲۰۰ و طباطبائی، سید مجد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۷۷.

۱. "رقبه" (بنده) می‌تواند، مذکر یا مؤنث، بزرگ یا کوچک باشد، و سزاوار است رقبه ای که آزاد می‌کند؛ اعضایش سالم و مؤمن

[۲۴] شیخ طوسی، مجد؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۴۳ و قطب‌راوندی، سعید؛ فقه القرآن راوندی، ج ۲، ص ۱۹۸-۲۰۰. یا در حکم مؤمن باشد؛

[۲۵] قطب‌راوندی، سعید؛ فقه القرآن راوندی، ج ۲، ص ۱۹۸-۲۰۰.

هر چند برخی با استناد به اطلاق آیه، آزاد کردن مطلق رقبه (مؤمن یا غیرمؤمن) را کافی می‌دانند.

[۲۶] شیخ طوسی، مجد؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۴۳.

۲. اگر کسی به هر دلیل نتوانست رقبه ای را آزاد کند، باید دو ماه روزه بگیرد و ظاهر آیه این است که شصت روز روزه، باید پی درپی باشد و بسیاری از اهل سنت این فتوا را داده اند؛

[۲۷] طبری، مجد بن جریر؛ جامع البیان، ج ۵، ص ۲۹۱ و مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش، چاپ اول، ج ۲۳، ص ۴۱۴.

اما در روایات اهل بیت -علیهم‌السلام- بیان شده که اگر یک روز از ماه دوم روزه گرفت (سی‌ویک روز پی‌درپی)، پشت سرهم بودن دو ماه صدق می‌کند.

[۲۸] طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۱۱، قطب‌راوندی، سعید؛ فقه القرآن، ج ۱، ص ۱۹۱ و فیض کاشانی؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۴۲.

۳. در مرحله ی سوم برای پرداخت کفاره طهار، اطعام شصت مسکین معین شده که میزان طعام باید به اندازه‌ای باشد که آنها سیر شوند و یا اینکه یک مد طعام بدهد.

[۲۹] فیض کاشانی؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۴۲.

فلسفه ی جعل کفاره ی طهار

احکامی که اسلام بیان کرده، هر کدام دارای فلسفه و حکمت خاص خود بوده که در شریعت مقدس فلسفه ی برخی از این احکام بیان شده و قرآن کریم راجع به فلسفه ی جعل کفاره برای طهار می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ... فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ... ذَلِكَمْ تُوعَدُونَ بِهِ...» [۳۰] مجادله/۲.

«کسانی که همسران خود را "طهار" می‌کنند... برده‌ای را آزاد کنند... این دستوری است که به آن اندرز داده می‌شود...»

مراد از موعظه و پند، تغلیظ و سخت‌گیری در کفاره است که با این وسیله مردم را از این نوع طلاق باز داشته

[۳۱] طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۱۱ و طبری، مجد؛ جامع البیان، ج ۲۸، ص ۱۲.

و نتیجه‌ی عمل طهار را پرداخت این کفارات بیان کرده است.

[۳۲] طباطبائی، سیدمجدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۷۹.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«...ذَلِكَ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

[۳۳] مجادله/۴.

«...این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید؛ اینها مرزهای

الهی است؛ و کسانی که با آن مخالفت کنند، عذاب دردناکی دارند!»

آنچه برای مصلحت و خیر انسان‌ها لازم بود، در حکم طهار بیان شده تا مردم به خدا و رسولش ایمان آورده

[۳۴] شیخ طوسی، مجد؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۴۵.

و آنها را تصدیق نمایند.

[۳۵] طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۱۱.

و مراد از حدود الهی در آیه ی شریفه، همان شرایع و احکامی است که خدای متعال بیان کرده است.

[۳۶] طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۱۱.

و یکی از این احکام، کفاره است که موجب از رونق افتادن طهار می‌گردد.

[۳۷] طباطبائی، سیدمجدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۷۹.

بیان «لِيَكْفُرُوا» در اینجا به معنای منکران حق آمده، کسانی که با آنچه خداوند بیان کرده، مخالفت ورزیده و آن را قبول ندارند؛ لذا عذابی دردناک در انتظار آنهاست.

[۳۸] شیخ طوسی، مجد؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۴۵ و فیض کاشانی؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۴۳.

پانویس

۱. ↑ ابن منظور، مجد بن مکرّم؛ لسان العرب، قم، ادب، ۱۴۰۵ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۵۲۸.

۲. ↑ قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی، تحقیق طیب موسوی، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۴ و فیض کاشانی، ملامحسن؛ تفسیر صافی، قم، الهادی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۱۴۳.

٣. ↑ عاملى، مجد بن جمال(شهيد اول)؛ اللمعة الدمشقية، قم، دارالفكر، ١٤١١ق، چاپ اول، ص١٨٦.]
٤. ↑ جوادعلى؛ المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٩٧٨م، چاپ دوم، ج٥، ص٥٥٠ و ٥٥١.
٥. ↑ طبرى، مجدبن جرير؛ جامع البيان، تحقيق خليل الميس، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق، ج٢٨، ص١٠ و قمى، على بن ابراهيم؛ تفسير قمى، ج١، ص١٤.
٦. ↑ طوسى، مجدبن حسن؛ التبيان فى تفسير القرآن، تحقيق احمد حبيب قصير، نجف اشرف، امين، بى تا، ج٩، ص٥٤١.
٧. ↑ جواد على؛ المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، ج٥، ص٥٥٠ و ٥٥١.
٨. ↑ مجادله/٣.
٩. ↑ شيخ طوسى، مجدبن حسن؛ المبسوط، تعليق مجدباقر بهبودى، مكتبة المرتضوية، بى تا، ج٥، ص١٤٤.
١٠. ↑ مجادله/١-٤ و احزاب/٤.
١١. ↑ مجادله/٣.
١٢. ↑ شيخ طوسى، مجد؛ التبيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٥٤٢.
١٣. ↑ طبرسى، فضل بن حسن؛ مجمع البيان فى تفسير القرآن، تحقيق، لجنة من العلماء، بيروت، الاعلمى، چاپ اول، ١٤١٥ق، ج٩، ص٤١٠.
١٤. ↑ ثعلبى؛ تفسير ثعلبى، تحقيق ابن عاشور، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٢٢ق، ج٩، ص٢٥٤.
١٥. ↑ جوهرى، اسماعيل؛ الصحاح، تحقيق احمد عبدالغفور، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٤٠٧ق، چاپ چهارم، ج٢، ص٦٧٢.
١٦. ↑ ابى هلال العسكرى؛ معجم الفروق اللغوية، قم، اسلامى، ١٤١٢ق، ص٢٦٧.
١٧. ↑ شيخ طوسى، مجد؛ التبيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٥٤٢.
١٨. ↑ طبرسى، فضل بن حسن؛ جوامع الجامع، تحقيق مؤسسة نشر اسلامى، قم، اسلامى، چاپ اول، ١٤٢٠ق، ج٢، ص٥١٩.
١٩. ↑ احزاب/٤.
٢٠. ↑ طباطبائى(علامه)، سيدمجدحسين؛ الميزان فى تفسير القرآن، قم، اسماعيليان، ١٤١٢ق، چاپ پنجم، ج١٦، ص٢٧٥.
٢١. ↑ طبرسى، فضل؛ مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج٨، ص١١٩.
٢٢. ↑ فيض كاشانى؛ تفسير صافى، ج٦، ص١١.
٢٣. ↑ محقق حلى، جعفر بن حسن؛ المختصر النافع، تهران، قسم الدراسات الاسلامية فى مؤسسة البعثة، چاپ سوم، ١٤١٠ق، ص٢٠٥ و قمى، على بن ابراهيم؛ تفسير قمى، ج٢، ص٢٥٤.
٢٤. ↑ شيخ طوسى، مجد؛ المبسوط، ج٥، ص١٤٤.
٢٥. ↑ علامه حلى، حسن بن يوسف؛ تنصرة المتعلمين، تحقيق احمد حسيني، تهران، فقيه، ١٣٦٨ش، ص١٩٤.
٢٦. ↑ علامه حلى، حسن بن يوسف؛ تحرير الاحكام، تحقيق ابراهيم بهادري، قم، مؤسسة امام صادق، ١٤٢١ق، ج٤، ص١٠٨.
٢٧. ↑ جوادعلى؛ المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، ج٥، ص٥٥٠ و ٥٥١.
٢٨. ↑ مجادله/٣.
٢٩. ↑ طباطبائى، سيدمجدحسين؛ الميزان فى تفسير القرآن، ج١٩، ص١٧٨.
٣٠. ↑ شيخ طوسى، مجد؛ التبيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٥٤٣ و طباطبائى، سيدمجدحسين، الميزان فى تفسير القرآن، ج١٩، ص١٨١.
٣١. ↑ قطب راوندى، سعيد بن هبة الله؛ فقه القرآن فى شرح آيات الاحكام، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠٥ق، چاپ دوم، ج٢، ص١٩٨-٢٠٠.
٣٢. ↑ مجادله/٣ و ٢.
٣٣. ↑ شيخ طوسى، مجد؛ التبيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٥٤١ و ٥٤٢، قطب راوندى، سعيد؛ فقه القرآن راوندى، ج٢، ص١٩٨-٢٠٠ و طباطبائى، سيد مجد حسين؛ الميزان فى تفسير القرآن، ج١٩، ص١٧٧.
٣٤. ↑ شيخ طوسى، مجد؛ التبيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٥٤٢ و قطب راوندى، سعيد؛ فقه القرآن راوندى، ج٢، ص١٩٨-٢٠٠.
٣٥. ↑ قطب راوندى، سعيد؛ فقه القرآن راوندى، ج٢، ص١٩٨-٢٠٠.
٣٦. ↑ شيخ طوسى، مجد؛ التبيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٥٤٢.
٣٧. ↑ طبرى، مجدبن جرير؛ جامع البيان، ج٥، ص٢٩١ و مكارم شيرازى، ناصر و همكاران؛ تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٧٤ش، چاپ اول، ج٢٢، ص٤١٤.
٣٨. ↑ طبرسى، فضل بن حسن؛ مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٤١١، قطب راوندى، سعيد؛ فقه القرآن، ج١، ص١٩١ و فيض كاشانى؛ تفسير صافى، ج٥، ص١٤٢.
٣٩. ↑ فيض كاشانى؛ تفسير صافى، ج٥، ص١٤٢.
٤٠. ↑ مجادله/٣.
٤١. ↑ طبرسى، فضل بن حسن؛ مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٤١١ و طبرى، مجد؛ جامع البيان، ج٢٨، ص١٢.
٤٢. ↑ طباطبائى، سيدمجدحسين؛ الميزان فى تفسير القرآن، ج١٩، ص١٧٩.
٤٣. ↑ مجادله/٤.
٤٤. ↑ شيخ طوسى، مجد؛ التبيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٥٤٥.
٤٥. ↑ طبرسى، فضل بن حسن؛ مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٤١١.
٤٦. ↑ طبرسى، فضل بن حسن؛ مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٤١١.
٤٧. ↑ طباطبائى، سيدمجدحسين؛ الميزان فى تفسير القرآن، ج١٩، ص١٧٩.
٤٨. ↑ شيخ طوسى، مجد؛ التبيان فى تفسير القرآن، ج٩، ص٥٤٥ و فيض كاشانى؛ تفسير صافى، ج٥، ص١٤٢.